

پنهان شد. و سید یحیی از یزد به فارس رفته مصدر فتنه‌ای بزرگ گردیده، چنانکه مرقوم شد به دست ورثه قاتلین آخر به قصاص رسید.

چون آقاخان معزول و شیخ علی خان از جانب سردار منصوب شد به محمد خلعتی فاخر فرستاد و او را مطمئن کرده به خدمت خود خواند؛ و محمد به نزدیک او رفته بماند. سیم روز ورود که قصد مراجعت از نزد حاکم داشت یکی از ملازمان حاکم او را به خانه خود دعوت کرد، پس از نزول و وقوف، اسمعیل نامی ابروانی خنجری برکتف محمد درون کرد و دیگری به تفنگی جانش از تن بیرون نموده، و اهالی یزد از فتنه او بیاسودند و کار آن شهر انتظام تمام گرفت.

ذکر تفویض حکومت شهر خلخال

در قبضه اختیار نواب مستطاب شاهزاده خجسته خصال
علیقلی میرزا ابن شاهنشاه مغفور صاحبقران قاجار نورالله مرقد و
رفتن نواب شاهزاده عباسقلی میرزا به نهایت آن ولایت

نواب مستطاب شاهزاده معظم مکرم علیقلی میرزا اگر چه به اعتبار قلت شهور و سنین از فرزندان کهنین خاقان صاحبقران مغفور طاب ثراه است، و در هنگام رحیل آن سلطان بی عدیل در عنفوان شباب بود، ولی به ملاحظه اکتساب کمالات نفسانی و اقتباس حالات روحانی از مهین فرزندان خاقان شناخته می شود که بزرگی به کمال است نه به سال و فزونی به فضل است نه به مال:

نظم

جهان پیر چو او یک جوان برون ناورد بلند همت و بسیار فضل و اندک سال
شرف اصل را با وفور فضل منضم کرده و ادب لسان را با آداب بیان جمع آورده،
کسوت بزرگی به طراز فضایل او معلم است و رشته فضایل به نیروی خصایل او
محکم، در براعت فضل و ادب بی عدیل، و در اشاعه جود و کرم بی بدیل است، در
ذکاء قریحه غرّه عصر و نادره دهر و به سرعت خاطر و شرف و طبع و صفای ذهن
وحید عهد، و شهره شهر، از بدو شباب به تکمیل نفس و تحصیل علم پرداخته و
ذات اشرف خود را محسود اقارن و مغبوط امثال ساخته، در علوم عربیه و فنون

ادبیه و حکمت الهیه و طبیعییه و حساب و هندسه و ریاضی و نظم و نثر و تاریخ متوحد، و در علم و حلم و بذل وجود و کیاست و فراست متفرد، و صاحب تألیفات فایقه و تصنیفات رایقه است^۱.

بعد از وفات نواب شاهزاده هرمز که به خدمت چاکران دربار عفت مدار نواب ستر کبری و مهد علیا دامت مجدها می پرداخت به حکم حضرت پادشاه مغفور محمد شاه طاب الله ثراه و جعل الجنة مثنوا وزارت و کارگزاری آن علیا حرم محترم به نواب اشرف والا محول شد، و در سفر و حضر ملتزم رکاب بود، و امور معاملات و تیولات ملازمان دربار علیه عالییه به کفایت او منظم.

در این اوقات به امر حضرت سلطان السلاطین شهر خلخال و مضافات آن در وجوه مصارف آن سرکار مقرر آمد، و نواب شاهزاده عباسقلی میرزا کهتر برادرش به نیابت حکومت آن ولایت رفت، و آن صفحه به عدل و نصفت معمور و منظوم داشت، و تخم لطف و رحمت و برّ و رأفت در مزارع قلوب رعایا و برابا کاشت.

[بازگشت شاه از بیلاقات شمیران]

و چون در این ایام به واسطه ظهور وبای عام در دارالخلافه و خارج طهران و امتداد گرمی روز و اشتداد فصل تموز موبک ظفر کوبک اعلی به بیلاقات لواسان و لار و امامه و رودبار حرکت کرده بود، پس از چندی عزیمت رجوع به دارالخلافه فرمود، در شنبه سلخ شهر ذیقعه با حشمت و ابهتی تمام وارد شدند، و چاکران خدمتگزار صادق که در غیبت موبک اعلی در شهر مصدر خدمات شده بودند، مورد التفات گوناگون شدند، از جمله: مقرب [۱۶۹] الخاقان فضل الله خان افشار

۱. شاهزاده علیقلی میرزا از شاهزادگان فاضل قاجاری است، بعدها ملقب به اعتضادالدوله شد و زمانی وزیر علوم شد. مدرسه دارالفنون زیر نظر او اداره می شد، مدت زمانی ریاست دارالتالیف و دارالترجمه ناصری بر عهده او بود و همچنین اداره دارالطباعة و نشر روزنامه های چون: روزنامه دولتی، روزنامه ملت سنیه ایران یا ملتی و همچنین نخستین روزنامه سه زبانه (فارسی، عربی و فرانسه) با عنوان روزنامه علمیه با او بود. از جمله آثار او باید از اکسیرالتواریخ نام برد. برای اطلاع بیشتر از شرح حال و مشاغل و مناصب و تألیفات او رجوع شود به مقدمه اکسیرالتواریخ از مصحح.

سرتیپ توپخانه مبارکه که از آغاز شباب در خدمت نواب غفران مآب نایب السلطنه مغفور ملازم رکاب و در همه معارک مظفر و منصور بود به منصب امیرپنجه گی توپخانه مبارکه منصوب و به تشریف و فرمان مبارک مخصوص شد، و مقرب الخاقان عزیز خان آجودانباشی مهام افواج نظام به مرتبه سرداری کل عساکر منصوره و القاب امیرالامرائی و مأموریت به سلطانیه استعلا و استیلا یافت، و چنانکه تفصیل آن مرقوم می‌گردد بدان جانب شتافت.

ذکر حال سعادت مآل مقرب الخاقان امیرالامراء اعظام عزیز خان مگری آجودان باشی دام عزیز او ارتقای او به مرقات سرداری کل عساکر منصوره و مأموریت به چمن سلطانیه

مخفی ممانند که اکراد طایفه مگری از والی زادگان کردستان مگریند که بر بالای موضع میان دو آب مراغه فی مابین کردستان اردلان و ارومی واقع است و مرکز حکومت این طایفه ساوجبلاغ مگری و سردشت و لاهیجان بوده که اکنون به اقطاع مهاجرین قراپایاق مقرر است، و با ولایت رواندز و سنندج و مراغه قرب جوار دارند، چنانکه در دفتر هشتم این تاریخ مبارک در ضمن وقایع سلطنت صفویه مرقوم شد.

این طایفه گاهی به دولت ایران و گاهی به توابع روم خود را منسوب می‌کرده‌اند، ولی غالباً رعیت دولت ایران بوده‌اند و پیوسته در خدمت سلاطین اعتبار داشته‌اند، و ولایت آن سرحدات مخصوص ایشان بوده. چون سرحدنشین بوده‌اند، در هنگام فترت دولت سلاطین ایران حکام وان و اخلاط و بدلیس و ارزنة الروم ایشان را به خود می‌خوانده‌اند و حمایت می‌کرده‌اند.

در زمان دولت خوانین الوار زندیه، محمد سلطان را در حکومت و ولایت با منسوبان خود منازعتی و مناقشتی روی داد؛ رنجیده به شیراز رفت، در خدمت علی مرادخان زند منزلتی بلند یافته و لقب «خانی» گرفته و به سفارت دولت بهیه روسیه رفته، پس از مراجعت و سپری شدن روزگار علی مراد خان به کرمانشهان

متوطن شد، با سلسله علیه زنگنه شیخعلی خانی موصلتی گزید، همشیره میرزا امیرخان سرکرده آن طایفه را که سپرده به محمدعلی خان قاجار شامبیاتی سردار شاهزاده والا تبار دولتشاه قاجار بود به عقد مناکحت درآورد، و این فرزند عزیز به ظهور آمد، و در سن صباوت والد ماجدش رحلت کرد. خدمتش در حجر تربیت خال خجسته حال نجف خان و میرزا امیر خان و علیقلی خان برادران کهنتر او به رشد و شباب رسید.

چون دولت دولتشاه قاجار نورالله روحه انجام گرفت و در عین ظفر و نصرت چنانکه مرقوم شد سفر آخرت اختیار کرد، عزیز خان با برادر اکبر خود فرخ خان که امی جداگانه داشت عزیمت آذربایجان نموده، فرخ خان در خدمت نواب شاهزاده معظم نایب السلطنه ملازمت گزید، و برادر کهنتر خود عزیزخان را در خدمت نواب شاهزاده محمد میرزا فرزند اکبر نایب السلطنه غلام پیشخدمت کرد. در وقت حکمرانی نواب والا به قراجه داغ حسب الامر والا فرخ خان و عزیز خان در رکاب شاهزاده مأمور به خدمت شدند و نواب والا حکومت محال دزمار را به فرخ خان تفویض فرمود، پس از مدتی که نواب والا به حکمرانی همدان مخصوص شد فرخ خان را به منصب خوانسالاری و نظارت خاصه ممتاز داشت.

و در این ایام عزیز خان در خدمت امیرالامراء العظام محمد خان امیر نظام تقریبی تمام و عزتی لاکلام حاصل نموده، خدمتش را به جهت ابلاغ بعضی اخبار و اسبغ برخی گفتار به خراسان به سفارت فرستاده، پس از وصول به مقصد و شرفیابی حضور نواب نایب السلطنه امجد مقبول خاطر پاک و مطبوع طبیعت با ادراک نواب والا شد، بر منزلت و مکانت و مرتبت و راتبش افزود و وی را از غلام پیشخدمتان خاصه فرمود.

پس از رجعت از خراسان چون میل خاطر نایب السلطنه را به تکمیل قواعد نظام و ترتیب مراتب عظام دید از خدمت سابقه استعفا جسته در سلک اهالی نظام منسلک شد و مرتبه به مرتبه ترقی کرد، از سربازی به مرتبه سلطانی و از آن به یآوری رسید تا به واسطه حسن خدمت و صفای طوبت در فوج چهارم تبریز مقام و منصب سرهنگی یافت و در یورش هرات در خدمت خاقان نیکو صفات جلادتها به ظهور آورد و چنانکه در آن ضمن مرقوم افتاده است. حسب الامر اعلی به رسالت به نزد

کامران میرزا به شهر هرات رفته و مکالمه کرده به چرب سخنی و نیکوبیانی خاطر او را به خدمت پادشاه ایران مایل ساخت، و چون به اردو باز آمد، کامران از قرار خود نکول نمود و به رزم و یورش کشید. هم در آن یورش جلادت و رشادت به ظهور آورد.

پس از مراجعت به طهران سالی چند توقف نمود، چون در فارس سپاهی با استعداد و سرهنگی با استعداد ضرورت یافت، در هنگام ماموریت مقرب الخاقان حسین خان مقدم ملقب به «نظام الدوله» به حکومت فارس مامور گردید، به سرهنگی فوج چهارم تبریزی و سواره مقدم مخصوص گشته به فارس رفته، در زمان طغیان و عصیان حکام لارستان و فرک و طارم و جراش و خودسری شیخ سیف بن نبهان حاکم بندرعباسی به سرحداری و انتظام آن صفحات رفت، به فلاعی که سیف بن نبهان در رودان و احمدی احداث کرده بود و مأمین خود قرار داده، یورش برد و تسخیر کرد و جمعی را مقتول ساخت، و قلاع محدثه و قدیمه او را مخروب کرد و در آن سامان انتظامی داده در فصل تموز به شیراز رجوع نمود.

پس از بروز این خدمات و تنبیه آن عصات به حکم شاه قدردان خدمت شناس به سرتیپی اختصاص یافت.

و در زمان رحلت پادشاه مغفور که الواط و اشرار شیراز نظام الدوله را در ارک کریم خانی محصور داشتند - چنانکه در مقام خود بدان اشارت رفته - با پانصد (۵۰۰) سوار که در ارک داشت ارک را محفوظ و مضبوط کرد و مدتها به مقابله و مقاتله با چند هزار کس از اشرار کوشید، تا تاج و تخت ایران به وجود مبارک شاهنشاه عصر [۱۷۰] خلدالله ملکه قرین مباهات گردید. و پس از نظم شیراز به طهران احضار شده، بنابر شایستگی و صداقت و استعداد و لیاقت آجودان باشی کل افواج نظام گردید، و از عهده این خدمت بزرگ به واجبی بر آمد و جماعتی از انجباب امرزادگان ایران به نیابت او مقرر شدند و خود نیز چنانکه شرح رفت به سفارت ایروان و آراستن سپاه آذربایجان مأمور گشت و باز آمد.

اداکر سفر سلطانیه و عزیمت سردار و افواج بدان حدود

چون سالی چند برفته است که امنای دولت از ممالک اروپا معلمین دانا به ملک ایران آورده و به هر عملی مستعدین عهد را تربیت و تکمیل همی کنند که از آن جمله کسب قواعد علم نظام پیاده افواج است و مشق همه افواج بالاتفاق در فضائی بزرگ و صحرائی پهن دست نمی داد، شاهنشاه ایران بر آن شد که آن افواج را در چمنی گشاده و صحرائی کشیده بر نظر مبارک عرض دهند و از هر حیثیت چمن

۱. روایت چاپ سنگی با متن ما تفاوت دارد. روایت چاپ سنگی چنین است:

چون خدمات سابقه و لاحق او در نظر مبارک شاهنشاهی موقع قبول یافت، در این ایام خدمتش را به سرداری کل عساکر منصوره از نظام و غیرنظام مفتخر فرمود، و جناب جلالت مآب اعتمادالدوله العلیه العالیه صدر اعظم دولت علیه بهیه حفظه الله به تقویت این امر کبیر و خطب خطیر و تبلیغ حکم محکم جزیل شاهنشاه بی عدیل و اظهار مأموریت مقرب الخاقان امیرالامراء العظام سردار عساکر نصرت مآثر سلطانی به سفر آذربایجان و اجتماع در چمن سلطانیه، در شهر ذیقعد الحرام سال یکهزار و دویست و شصت و نه (۱۲۶۹ هـ / ۱۸۵۳ م) به بالاخانه اوطاق نظام توجه فرمود، شیلانی بزرگ کشیدند و تمام بزرگان و صاحب منصبان دربار پادشاهی را احضار فرموده، فرمان مطاع و منشور لازم الاتباع سلطانی را در محفل عام بر اهل نظام فرو خواندند و تهنیت گفتند و خلعت خاص پادشاهی را که عبارت از یک قطعه نشان صورت همایون اعلی مکمل به الماس و حمایل سبز و آبی که مخصوص این مرتبت رفیع است زیب گردن و بر او نمودند، و اختیار رتق و فتق امورات و قشونات از توپخانه و زنبورکخانه و قورخانه و افواج قاهره و اهالی مدرسه مبارکه نظامیه دارالفنون و سواره و چریک ولایات در قبضه اقتدارش مقبوض آمد.

و عالیجاه مقرب الخاقان آقا اسمعیل خزانه دار نظام نیز به لقب «خانی» ملقب و مخلع شد و عزیمت شاهنشاه جم جاه به سفر سلطانیه گوشزد خواص و عوام گردید و به تهیه این سفر پرداختند.

و چون عساکر منصوره را تا این گاه اجماعاً در هیچ مکانی که گنجایش این ازدحام داشته باشد مشق نظامی امکان نیافته بود، اگر چه پیوسته ده هزار (۱۰۰۰۰) کس در رکاب مبارک حاضر و به تعلیم عالیجاه قولونل مطروسو معلم کل افواج در میادین خارج دارالخلافه مشق و حرکت می نمودند، ولی رأی مبارک بر آن مصمم شد که این سپاه در چمنی وسیع و صحرائی شگرف که گنجایش داشته باشد دیده شوند، و مشقی بزرگ نمایند، و بهتر از چمن سلطانیه زنجان مرتعی بی کران نبود. مقرر شد که سپاه را اخبار کرده که در بیستم ذیقعد سنه هزار و دویست و شصت و نه (۱۲۶۹ هـ / ۱۸۵۳ م) در چمن مذکور حاضر و آماده باشند.

سلطانیه در خور این لشکر نمود.

ولی روزگاری گذشت که به خواهش کارکنان دولت بهیبه روسیه سپاه نصرت همراه شاهنشاه ایران به عرضه گاه مذکور در نیامده بود. در این روزگار که اتحاد دولتین و اطمینان سرحدداران طرفین به کمال انجامید از هیچ سوی دغدغه به خاطر راه نمی یافت به صوابدید جناب صدراعظم سلطان ممالک ایران را عزم سفر سلطانیه در همت جزم شد. قوادان سپاه را به اجتماع در آن چمن اخبار کردند.

در این وقت جناب سفیر کبیر دولت سنیّه عثمانیه و فیق افندی مقیم دارالخلافه همانا به اندیشه در افتاد که چون سابقاً در سنه ۱۲۶۵ هـ درویش پاشا بی جهت و سبب فطور خوی را که سالهای دراز از اراضی متعلقه به دولت علیه بود تصرف کرده به معاذیر ناموجه پرداخته، مبادا امنای دولت علیه ایران را در اجتماع سپاه به چمن سلطانیه امری در نیت صورت بسته باشد که در مقام مکافات بر آیند؛ لهذا وزرای مختار دولتین روس و انگلیس را به خواهشمندگی فسخ این عزیمت برانگیخته آنان نیز به توسط میانجی و وسایل رسایل به صدراعظم ابلاغ این معنی کردند که چه باشد که شاهنشاه ایران این عزیمت را به زمانی دیگر افکند تا خاطر کارگزاران دولت عثمانی را اطمینان حاصل شود و در ضمن این مطلب به معاذیر چند متمسک شدند:

نخست: اینکه در این زمان شیوع وبای عام است وقوع این مرض را مایه کلی اجتماع و ازدحام

دیگر اینکه چون مخاصمتی با دولتی در نظر نیست و سفری و جوب نیافته است چرا باید مبلغی خطیر به مخارج کثیر مصرف داشت و خزانه سلطان را زیانی آورد.

مع القصه این مکالمه و مراسله به تکرار پیوست و مطاولتی یافت. جناب صدراعظم پاسخ سرود که:

اولاً: چنین اندیشه‌ها به خاطر راه دادن و عهد دوستی مابین دو دولت واحده اسلامیه را که به سختی حدید و حجر است اوهن من بیوت العنکبوت پنداشتن خطاست.

دیگر آنکه چه افتاده است که به گمان شما شاهنشاه ایران خصمی

و دشمنی خود را با دولت عثمانی مستور دارد تا وقتی به ظهور آرد و حال آنکه چنین اندیشه‌ای در خاطر ما راه نکرده، چه به وزیر بغداد کس فرستادیم و پیام دادیم که استماع افتاده است که قبایل اعراب سر به طغیان برآورده‌اند و بسیار از ولایت متعلقه به دولت شما را خراب ساخته، قریب بیست (۲۰) فوج سرباز ایران نزدیک به حدود عراق عرب مهیا و آماده‌اند، اگر شما را به امدادی حاجت افتد این افواج را بر آنان بگمارید و کار آن اراضی را به نظام کنید؛ ولی چون دولت شما در باب قطور احقاق حق نکرده بی حقی آن را ضبط نموده از کیفر کار خود سوء ظن حاصل کرده‌اید.

و اینکه از بلای وبای عام سخن در انداخته‌اید، آنگاه که شاهنشاه عهد نیت سفر سلطانی را به ظهور آورد هنوز وبا بروز نداشت، بعد از اخبار و احضار چندین هزار کس به محلی معلوم اکنون فسخ عزیمت ملوکانه پسندیده نیست و رای ما از فتور و بدان فور و جداست. و اینکه از بذل و نقص خزانه سخن راندید خرج ساز و برگ سپاه در معنی دخل پادشاه است و جمع خزینه و حفظ دفینه برای تجهیز کشور است والا:

ز بهر نهادن چه سنگ و چو زر

خزینه سلطان رعیت است و دفینه شاه سپاه، خاقان مغفور نورالله مرقده همه ساله بی ضرورت جنگ با سپاهی ساخته بدان چمن آهنگ همی فرمود، سپاه عثمانیه نیز آناطولی را لشکرگاه کرده و در آنجا وجوب جایگاه دارد، سپاه شاهان را اگر رزمی در پیش نباشد تا بخوردن و خفتن و تن‌پروری عادت نمایند بیلاق و قشلاق و شکار و نخجیر دشت و کوهسار لازم است.

علی‌الجمله جناب صدراعظم به ملاحظه دستخط مبارک، وزرا را مطمئن ساخته و به سرحدداران اطمینان دادند و به توسط جناب صدارت، امارت آن سپاه به مقرب‌الخاقان عزیزخان آجودان‌باشی مفوض گردید و لقب «امیرالامرائی» یافت و به تهیه آن خدمت پرداخت.

و جناب اشرف صدراعظم به تبلیغ حکم محکم جزیل شاهنشاه بی عدیل و مأموریت سردار و سپاه به چمن سلطانیه خود به عمارت فوقانی میدان سلام که مجمع اهل نظام بود رفته شیلاتی کشید و اهالی نظام را حاضر نموده فرمان مطاع و منشور لازم الاتباع سلطانی را بر سر آن انجمن خواندن فرمود و یک قطعه نشان صورت همایون اعلی مکمل به الماس و حمایل سبز و آبی که مخصوص این مرتبت رفیع است زیب گردن سردار نمودند و اختیار رتق و فتق امورات و قشونات از توپخانه و زنبورکخانه و قورخانه و افواج قاهره و سواره چریک ولایات در قبضه اقتدارش مقبوض آمد و آقا اسمعیل خزانه دار نظام نیز به لقب «خانی» ملقب و به تشریف سلطانی مخلع شد و به تهیه این سفر پرداختند، سپاه را اخبار کرده که در بیستم ذیقعد هزار و دوست و شصت و نه (۱۲۶۹ هـ / ۱۸۵۳) در چمن مذکور حاضر و آماده باشند.

و بیست (۲۰) روز قبل از حرکت موکب فیروزی کوکب مقرب الخاقان سردار کل حسب الامر با سی (۳۰) گردون توب گردون کوب و امرای تومان و خمیس و سرتیپان و سرهنگان و مطروسو کولونل ایطالیائی معلم افواج و بعضی از متعلمین و مستعدین دارالفنون که محمدحسن خان خلف سپهدار و محمدصادق خان قاجار و عبدالحسین خان بن حاجب الدوله و مرتضی قلی خان از آن جمله روانه سلطانیه شدند.

مقارن ورود امیرالامرا سردار والا مقدار تمامی افواج از پیاده و سوار که افزون از شمار بودند، در چمن مذکور در کمال نظام خرگاه و خیم و اردوزده بودند، و بزرگان هر خیل از روی طبع و میل شرایط استقبال به جای آوردند، و اظهار متابعت و مطاوعت کردند. سرکار سردار پس از نزول و ورود با هر یک به اندازه پایه تلافی نمود، پس مقرر داشت که به دستورالعمل کولوننل مطروسو معلم کل افواج و سایر متعلمین پیاده خیمه ها را ترتیب دهند که بر قانون سپاه آرائی فرنگ به تفاوت درجات خیم و مقام هر کس سرموئی پیش و پس نباشد. به یمن طالع فیروز در مدت دو شبانه روز اردوئی با شکوه و انتظامی تمام آراسته شد که تا سلطانیه مخیم سپاه سلاطین معظم گردیده، چنان سپاهی منظم ندیده.

و در روز یکشنبه پانزدهم شهر ذیقعد پیشخانه و آغروق شاهانه از شهر بیرون

رفته، ساحات امیرآباد و یافت آباد را غیرت باغ ارم و صحن حرم نمودند. خیمه در خیمه و خرگاه در خرگاه و طناب در طناب هامون را فرو گرفت، عرصه صحرا از قبه خرگاه و ماهیچه رایات سپهری پر مهر و ماه شد، سرآورده شاهنشاهی از مقدمش بر ماه و ماهی افتخار کرد.

ذکر سفر میمنت اثر

اعلیحضرت سلطان السلاطین شاهنشاه اسلام ناصرالدین شاه قاجار
به جانب بلوک خمسه و زنجان و نزول در چمن سلطانیه و
واقعات آن ایام

در روز سه شنبه هفدهم شهر مذکور حضرت اعلی به نقره خنگ مجره تنگ هلال نعل پروین میخ جو زهر دم خارا سم بر آمد، خروش نای و شیپور ولوله نفعه صورت در شهر در انداخت و افواج عمان امواج و توپچیان مریخ انباز در گرداگرد میدان ارک صف برزدند و زنبورخانه مبارکه شنلیک بزرگ کردند، چهار ساعت به غروب آفتاب فرو مانده هنگام طلوع آفتاب جمال شاهنشاه بی همال از کوهه زین مرکب سپهر مثال بود و از تخته پل ارک به شهر پرتو افکنده، از دروازه قزوین با شوکتی کامل و حشمتی عظیم بیرون رفته به امیرآباد رحمة الله علی بانها نزول اجلال دست داده، از جناب جلالت مآب صدور الصدور و اکفی الکفات تا سایر امرای عظام و مقربان کرام هر یک در خیمه خود مقام گرفتند و سوئند و شب بگذراندند. و دیگر روز به بخت فیروز به یافت آباد نزول افتاد و به ترتیب منازل به شهر قزوین زیب و آذین افزود.

مقرب الخاقان خسرو خان گرجی والی قزوین در رکاب همایون اعلی تا خرّم درّه ملتزم بود، و از آنجا مخلع بازگشت و اردوی اعظم در صاین قلعه در حفظ و صیانت کردگار روزی توقف فرمود، و در روز چهارم ذیحجه الحرام به چمن سلطانیه توجه گزید. در روز ورود مسعود قشون منصور به ترتیب نظام صف [۱۷۱] دشتبان را بر اقصای دشت و بیابان محدود ساختند، و زیاده از فرسنگی از دو سوی خیابان نظام بر آراسته شد. حضرت سلطان السلاطین از میان دو صف با شوکت جمشید و

طلعت خورشید گذر همی کرد و بدان نظام نظر همی داشت، و امرا را به مکرمت و مرحمت همی نواخت تا به سرپرده خاص گردون مناص درآمد، و پنج ساعت به غروب مانده خواص و عوام و عموم چاکران والا مقام را به سلام عام خواندند و به عدد خاصه مبارکه یکصد و ده (۱۱۰) توپ شنلیک کردند.

و پس از گذشتن سلام عام و التفات و کلام هر کس به مقام خود بازگشت، و مقرب الخاقان عیسی خان حکمران گیلان که با رؤسا و عمال به خاکبوس درگاه فلک اشتباه آمده بود، در آن روز سعادت حضور یافت و نواب امیرزاده معظم حسام السلطنه حمزه میرزا حاکم تبریز و مقرب الخاقان میرزا فضل الله وزیر نظام و میرزا محمد قوام الدوله در پنجم روز ورود فیروز شرف خاکبوسی دریافتند، و امیراصلان خان متخلص به ناصری حکمران خمسه نیز در عرض راه به رکاب مستطاب شاهنشاه آمد، همچنان تا چمن سلطانیه سعادت حضور داشت.

و از آنجا که منظور کلی از این سفر خیریت اثر اجتماع عساکر نظام در یک میدان وسیع و مشق و حرکت بالاتفاق بود، غالب روزها که اعلیحضرت شاهنشاهی در ایوان رفیع عمارت بدیع سلطانیه جلوس داشت، به تعلیم مقرب الحضرت کولونل مطروسو معلم کل، مشقهای شایسته و حرکات منظمه می کردند و در نظر مبارک جلوه قبول می نمود. و فی الواقع مشق پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) کس جز در چمن سلطانیه در میدانی دیگر امکان نخواهد داشت، عجب اینکه اردوی نظام و غیرنظام که شصت هزار (۶۰۰۰۰) کس بودند ترتیبی و نظمی داشتند که از تحریر بیرون است و اصلاً آواز و مهممه ای از کس بر نمی آمد.

ذکر وصول عید سعید اضحی و سلام عام شاهنشاه اسلام در عمارت اعلی و لوازم بار عام و تفقد با خواص والا مقام

در روز شنبه ششم شهر ذی حجه که روز عید سعید قربان اضحی بود از اطراف و اکناف چندان گله گوسفند به اردوی بی مانند آوردند که از حیث حساب بیرون رفت، چه شصت هزار (۶۰۰۰۰) کس اهالی اردو غالباً امرای عظام و امیرزادگان با احتشام

بودند، و بعضی از آنان از ده و بیست (۱۰-۲۰) الی پنجاه (۵۰) گوسفند قربانی همی کردند، و بی شبهه عدد گوسفندان از ناس مضاعف بود. و در آن روز خارج و داخل اردو از خون ذبایح نمونه عرصه بطایح بیت الله و مشعر و منا گشته و ریگ و خار و سنگ آن چمن فرسنگ در فرسنگ به رنگ لاله نعمان و لعل بدخشان و یاقوت رمانی و عقیق یمانی جلوه همی نمود.

و حضرت شاهنشاه جم جاه بار عام داده چون خورشید رخشان بر ایوان عمارت کیوان رفعت جلوس فرموده آن چندین هزار کس به تفاوت درجات و مقام صف به صف و گروه گروه در جایگاه خود قیام و آرام داشتند، خطبا خطبه خواندند و شعرا شعر راندند و ملک الملوک به مقریین حضرت تکلمات شاهانه فرمود. هر یک را به مقدار رتبه و شان به انعام و اکرام و خلایع آفتاب شعاع مخصوص داشته بیست و چهار (۲۴) فوج از افواج نظام و یکهزار (۱۰۰۰) سواره و پیاده در حضور اعلی ستاده و پانزده (۱۵) عراده توپ در یمین و پانزده (۱۵) در یسار به عدد نام برکت آیت صاحب ولایت یکصد و ده (۱۱۰) بار خالی شدند و سه مرتبه به اشارت نصرالله خان سرهنگ زنبوره خانه که با حلاوت او:

عسلی پوشد و ز نار ببندد زنبور

شنلیک زنبوره ولوله در کوه و دشت افکند و زیاده از ربیع فرسنگی مسافت میدان سلام مبارک بود و فی الحقیقه هیچ سلطان را در چمن سلطانیه چنان جیشی سدید و چنین عیشی سعید روی نداده، و از اهتمام جناب جلالت نصاب فخرالصدور اعتمادالدوله العلیه العالیه صدر اعظم دام اقباله و انتظام امر امیرالامراء العظام سردار کل شوکتی وافر و حشمتی متکاثر در دیده بزرگان ایران و غیرهم جلوه کرد، چه تا اکنون در ممالک محروسه ایران چنین سپاهی نظامی فراهم نیامده بود.

و در روز دوشنبه هشتم این ماه اعلیحضرت شاهنشاه نشاط شکار فرموده بر نشست و تفرج را به سرچشمه چمن سلطانیه عزیزت فرمود، پس به شکار کبک در دامان کوهسار مرکب کوه رفتار براند و به گاه غروب از رکوب بازگشت.

در چهاردهم نیز با خواص به سرچشمه مذکور توجه فرموده، به هنگام عصر به قصر باز آمد و با شاهد عیش و عشرت دمساز و عید سعید میمون غدیر خم عمت میامنه در رسید و به تحریم و تکریم منضم و مضمون آمد.

و در دارالخلافه نواب مستطاب شاهزاده جلالت مهد یعنی سلطان معین الدین میرزای ولیعهد ادام الله عمره در عمارت موسوم به نقاشخانه توقف گزید. و نواب امیرزاده معظم مکرم اردشیر میرزا حاکم دارالخلافه صانه الله عن آلافة و نواب ساسان میرزای لله باشی و میرزا موسی وزیر دارالخلافه و امیران پنجه و سرتیپان خاصه و سایر ارباب مناصب به حضور والا آمدند، و شنلیک و خطبه و تهنیت بر رسم معهود صدور یافت و دولت ابد مدّت شاهنشاه اسلام پناه را دعا گفتند و دوام خواستند.

ابروز و شیوع وبا در اردوی چمن سلطانیه

چون حکمای طبیعین ایران خاصّه اهالی فرنگستان به تجربه معلوم کرده اند که توقف اردوئی عظیم در محلی عقیم مایه عفونت عنصر هوا و احداث مرض وباست خاصه که در اضحی آن همه اغنام در میانه اهالی اسلام مذبوح افتاد و از تعفن احشا و امعای آنان هوای لطیف کثیف گشت و تن های قوی ضعیف ماند، ای عجب با میل تواتر انفاس تنفس بر نفوس شاق آمد و شواهد اشباح را از ازدواج ارواح زمان طلاق، هر روز جمعی را روز امل به شب اجل پیوست و هر شب شیشه وجود نازک دلی به سنگ هلاکت شکست، تدریجاً آن ناخوشی خاص عام شد و صبح حیات بسیاری از دُهات و کُمات متواصل به شام:

نظم

به هر تنی ز وبا صد هزار رنج محیط
 چو برگ‌گیاه ضعیفی احاطه لِبَلاب
 ز بسکه شست به آب آن و این سپرد به خاک
 شکست بازوی غسال و تیشه نَقَاب
 کسی که جست ز دست اجل بکف بگرفت
 عصا ز سختی امراض و سستی اعصاب
 همه چو خیک منفع ز رنج استسقا
 ز روی زرد قرین با قرابه زرداب

اگر چه جمعی کثیر و جمی غفیر بدین بلا مبتلا شدند، با وجود طول مسافت و عرض اردو از اذتاب خدم و رجاله حشم در شیوع این بلیه و وقوع این قضیه از آحاد و افراد ملازمان رکابی و افواج آذربایجانی احدی نتوانست، از میان اردوی اعلی کناره جوید یا به کناری پوید، چون مراتب شدت و شیوع مرض وبا معروض رای جهان آرای دارای دادگر گردید، به محض مرحمت و عین شفقت به مراجعت پرداخت و سپاه نصرت همراه را به اوطان مرخص ساخت.

[مراجعت از چمن سلطانیه]

و موکب اعلی در روز شنبه بیست و هفتم ذی حجه سال یکهزار و دویت و شصت و نه (۱۲۶۹ هـ / ۱۸۵۳ م) به دارالخلافه وارد شد و امیرزادگان و حکام والا مقام که در سلطانیه به رکاب بوسی آمده بودند، هنگام عزیمت دارالخلافه مقضی المرام و مخلع به مرکز حکمرانی خود بازگشتند.

[ذکر وقایع متنوعه]

و حاجی میرزا محمد خان نایب اول سفارت که دبیری ادیب و مردی نجیب است به لقب «دبیری مهم خارجه» ملقب گشت و به جای میرزا مصطفی بر نشست، در خدمت نواب حشمت الدوله به تبریز توقف کرد.

و مقرب الخاقان احمد خان نوائی دیوان بیگی امورات آذربایجان شده روانه گشت، و قنبرعلی خان که حاکم و دیوان بیگی تبریز بود احضار شد. و به افتخار بهادر خان ولد عباسقلی خان دره جزی و حسن خان سبزواری که در محاربات با خان خیوه و محافظت مرو مصدر خدمات شده بودند، خلعت مرحمت ارسال شد.

و در این ایام زلزله دیگر در شیراز وقوع یافت.

و در محرم الحرام چنانکه رسم است در طهران و سایر امصار به تعزیه‌داری و سوگواری پرداختند.

و در ششم شهر صفرالمظفر علی الرسم جشن ولادت شاهنشاه دهر را در هر شهر مرعی و معظم داشتند.

و امیرالامراء العظام عزیز خان سردار کل به جهت محارست سرحدات آذربایجان در هفدهم صفر سنه ۱۲۷۰ (هـ / نوامبر ۱۸۵۳ م) به صوب خوی رفت. و خان ناظر انوشیروان خان به لقب «عین الملکی» و کمر مرصع مقتخر و مخلع گشت.

و عید مولود حضرت خاتم الانبیاء را به تکریم و تعظیم حق‌گزاری کردند و گرامی داشتند.

[زکات سالانه]

چون محمدامین خان خوارزمی هر ساله به مرو آمده زکات طلب می‌کرد، مقرر شد که افواج ثلثه خراسان را با اسمعیل خان برادر عباسقلی خان میرپنجه مرحوم و شش توپ و پانصد (۵۰۰) سوار روانه مرو نمایند، لهذا نواب مستطاب حسام السلطنه به آق-دریند رفته توقف نمود و به استدعای اهالی مرو سپاه را روانه شهر مرو فرمود، یکهزار (۱۰۰۰) سواره قریابی بر سر راه عساکر منصوره آمده محاربه کردند و مغلوب شدند، و عساکر منصوره مذکوره وارد مرو گردیدند.

[نیابت صدارت عظمی]

و در روز یکشنبه چهاردهم شهر جمادی الاول اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه مرحمتی جدید و توجهی بزرگ با نظام الملک فرموده، خدمتش را به نیابت صدارت عظمی و وزارت نواب شاهزاده ولیعهد اختصاص داد، و لقب و مرتبه‌اش را جناب «شخص دویم ایران» بر نهاد. و دستخط مبارک به افتخارش صادر شد و امرا و عظاما آن جناب را که شایسته این مقامات است تهنیت گفتند و تحیت بردند.

تحويل سال نوا

و در شب سه شنبه بیست و یکم جمادی الثانی مطابق سال بارس نایل ترکی تحويل آفتاب به حمل به مبارکی روی داد و آفتاب خسروان نیز در عمارات باغ موسوم به کلاه فرنگی تحويل فرمود و مجلس را چنانکه سنت سلاطین قاجاریه است بیاراستند، علما و خواص امرا حاضر شدند و در روز بیست و دویم به جلوس در دیوانخانه بزرگ و سلام عام و خطبه و تهنیت گذشت، و چاکران خلعت و انعام یافتند.

حکومت آذربایجان

و در بیست و ششم این ماه نواب مستطاب فیروز میرزای نصرت الدوله حکمران سابق فارس به نیابت نواب مستطاب شاهزاده معظم سلطان معین الدین میرزا ولیعهد دولت ابدمهد به امر حضرت اعلیٰ اعلیٰ الله اوامره به حکومت آذربایجان اختصاص یافت.

و مقرب الخاقان میرزا محمدصادق خلف الصدق میرزا هدایت الله مغفور نوری به لقب «قایم مقامی» مخصوص و به پیشکاری عموم امورات آذربایجان روانه شد. و نواب مستطاب حشمت الدوله به رکاب اعلیٰ آمده و در دوازدهم رجب وارد و مورد التفات پادشاهی گردید.

جشن سیزده رجب

و چون به روز سیزدهم رجب ولادت حضرت شاه ولایت امیرالمؤمنین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام محقق است و حضرت شاهنشاه اسلام پناه آن روز را عید سعید مقرر فرموده و اشرف اعیاد شمرده، در دارالخلافة و سایر امصار ایران متداول داشته لوازم تعظیم و تکریم به ظهور آمد و جشنی مبارک بر پای شد و تهنیتها رفت.

در ذکر تفویض امارت نظام
 به نواب مستطاب شاهزاده معظم والا مقام
 امیرکبیر محمد قاسم میرزا ادام الله تمکینه و بسط علی الخیرات یمینه و
 مأموریت نواب کامیاب فریدون میرزا به فرمانفرمانی خراسان و
 پیشکاری وزیر نظام و احضار
 نواب حسام السلطنه به دارالخلافه

چون ضمیر منیر سلاطین مهبط اسرار یزدانی و محل الهام ربانی است و قهر و لطف آنان نمونه‌ای از غضب و رحمت سبحانی، دل مبارک [۱۷۳] شاهنشاهی را که مرآت انوار الهی است به دیدار مولود مسعود و فرزند ارجمندی که در روز شنبه بیست و دویم شهر ذی‌حجه سال یکهزار و دویست و شصت و هفت (۱۲۶۷ هـ / اکتبر ۱۸۵۱ م) از سترکبری و خدر علیا فروغ السلطنه میلاد یافت، میلی فطری و مرحمتی جبلی حاصل شد، و علامات جلالت و امارات امارت و آثار ذکاوت و اطوار فطانت در ناصیه حالش مشاهده رفت، اسم سامی و نام نامی جدّ امّی خویش امیرکبیر محمد قاسم خان بن امیرالامراء العظام اعتضادالدوله سلیمان خان بن محمد خان قاجار قوینلو را که در این خجسته کتاب تکرار یافته بر وی مخصوص فرمود، و روز به روز آثار رشد و استعداد از وجنات حالش استنباط نمود تا این اسم را مسمائی و این لفظ را معنائی صحیح و صریح حاصل شود، مقرر فرمود که جشنی بپارایند و خلائق را از اهالی نظام و امرای والا مقام اخبار و احضار نمایند تا نواب مستطاب شاهزاده معظم محترم را به بصر بصیرت ببینند و به نظر معرفت بشناسند، و شرط عبودیت به جای آرند، و شکر تهنیت این منصب اعلی و لقب کبری بگذارند.

و در خلوت و جلوت خواص و عوام اجتماع کردند و جناب جلالت مآب شخص اول و صدراعظم و نوّین بزرگ اعتمادالدوله العلیه العالیه او را چون جان عزیز در برگرفته، عموم افواج به حضورش شرفیاب شدند و به خلعت و انعام و تفقد و اکرام مخصوص آمدند، معلمین و مترجمین و متعلمین مدرسه نظامیه دارالفنون و بنده درگاه نیز به حضور والا شتافتیم و سرور تمام یافتیم، و از آثار

بزرگی که در ناصیه حال نواب شاهزاده بیهمال امیر نظام و الامقام حفظ الله تعالی دیده می شود مضمون این بیت در خاطر تکرار همی یافت:

بیت

باش تا صبح دولتت بدمد کان هنوز از نتایج سحر است
 علی الجملة جناب جلالت مآب صدراعظم به اوطاق نظام رفته صاحب منصبان
 اجماع نموده نخست شیرینی خوردند و سپس خوان بگسترده و وقوع این جشن
 مهنای عجب بین الجمادی و الرّجب بود و میرزا علی خان خلف جناب جلالت
 مآب صدراعظم به وزارت و پیشکاری امیر نظام مأمور شد.

احکومت فریدون میرزا بر خراسان و واقعات اتفاقیه در آن ایام

و در این ایام نواب مستطاب امیرزاده معظم فریدون میرزا فرمانفرمای سابق
 فارس به حکومت خراسان مفتخر گردید، و مقرب الخاقان میرزا فضل الله وزیر نظام
 خلف الصدق میرزا اسدالله خان مرحوم نوری به وزارت خراسان مخصوص آمد.^۱
 [روی به راه نهادند و از دارالخلافه روانه شدند و منزل به منزل عرض راه را نظم
 داده همی رفتند. چون به خراسان خبر رسید که نواب فریدون میرزای ملقب به

۱. متن ما با روایت چاپ سنگی اختلاف دارد. روایت چاپ سنگی این است:

... و در نهم شهر رجب وارد شدند و نواب حسام السلطنه برادر کهنتر امیرزاده مذکور در هفدهم
 رجب از مشهد مقدس بیرون آمده در بیست و ششم شعبان وارد طهران شد.

و نواب فریدون میرزا در بیست و دویم رجب به آق در بند رفته توقف کرده، علیقلی خان
 میرپنجه افشار و سام خان ایلخانی با فوج نصرت و یک فوج افشار و توپخانه و سوار در خدمت
 بودند و نقد و جنس آزوقه برای بهادر خان دره جزی که در مرو بود به امیرحسین خان برادر
 ایلخانی روانه داشت، و تراکمه سرخس به خدمت آمدند و مطمئن شدند و به استمالت دیگران
 رفتند.

و امیرحسین خان برادر سام خان ایلخانی خراسان با دویست (۲۰۰) سوار و وجه نقد روانه
 مرو گردید و در عرض راه با دو هزار (۲۰۰۰) تراکمه قریابی محاربتی روی داد. و وی چهار روز
 بی آزوقه در میان سواران تراکمه محصور بود. آخر الامر خود را بر ایشان زده محاربه کرده وی
 مظفر شد و به مرو درآمد، و مرویان را مُستمال ساخت.

فرمانفرما عم شاهنشاه ایران و میرزا فضل الله وزیر نظام برادر جناب صدر عظام از دارالخلافه به حکومت و وزارت آن صفحات مأمور و با استعدادی کامل راه بر گرفته‌اند، فتنه‌انگیزان آن حدود در بیم افتادند و خانان خاین متوهم شدند.

نخست جعفر آقای جلایر حکمران قلعه کلات که مردی دو روی مفتن مفسده‌جوی بود برادر خود رضاخان را به استقبال رکاب عالی والی و وزیر نظام به نیشابور فرستاد ولی بر خود مخمر کرده بود که خود به حضور والا نیاید و حکومت کلات بر وی مقرر باشد. رضاخان پس از ورود به نیشابور و دیدار وزیر نظام و عرض سخنان پخته و خام در اندیشه کار بود که روزی وزیر نظامش بخواند و بدو گفت که:

از من به برادرت بگویی که از خدمت دیوان کناره جستن و غراب‌وار در بوم کلات نشستن و از سر عزت و منصب گذشتن و بدان چهار دیوار پر فتور غره گشتن شیمهٔ عاملان و شیوهٔ عاقلان نیست، چه اگر دیوآسا قصد آسمان کنی به تأثیر کلک چون شهابت مرجوم دارم و به تیر تدبیرت بر زمین افکنم تا آنگاه بدانی که به دو انگشت نامه و شبری خامه خاصیت جیشی لشکر در نهفته‌ام، چه اگر در کار توأم به تجهیز لشکر حاجت افتد با خان خیوه چه مایه عسکر تشمیر بیاید کرد.

چون این مقالات جگرسوز که هر کلمه‌اش تیری بود جگردوز به انجام آورد، رضاخان را مرخص کرد و امور منازل عرض راه را منظم کرده، در نهم شهر رجب هزار و دو بیست و هفتاد (۱۲۷۰ هـ / م) به مشهد مقدس وارد شدند.

و در آنجا معلوم افتاد که نواب حسام‌السُلطنه، امیر حسین خان برادر سام‌خان ایلخانی را چنانکه سبق ذکر یافته بود با دو صد (۲۰۰) سوار و مبلغی زر مسکوک به مرو مأمور داشته فرستاده و دو هزار (۲۰۰۰) سوار قریابی گُرد او را چهار روز محاصره کرده، امیر حسین خان با سواران خود به شمشیرهای آخته بر پره لشکر قریابی تاخته، پانزده (۱۵) تن را بکشت و هفت سوارش زخم یافته از میان بجسته به مرو رفته است.

لهذا فرمانفرما روز بیست و یکم شهر رجب از مشهد بیرون آمده به آق‌دریند تاخت و سام‌خان ایلخانی و علیقلی خان میرپنجه که در خارج شهر اردو داشت با

افواج و توپخانه در آنجا رسیدند. سام خان ایلخانی را با هزار (۱۰۰۰) خروار غله و لشکری کاری به جانب مرو روانه داشت و نواب والا خود قصد انتظام امر سرخس نمود. و اراض خان سرخسی و غوشیدخان و رحمن قلی خان و سایر عظاما و زعمای مرو به خدمت آمدند و اظهار متابعت کردند، عرض نمودند که:

سرخسی دو طایفه‌اند: آفتمش و تفتمش. و هر طایفه متفرق به دوازده (۱۲) فرقه و هر فرقه محتوی بر یک هزار خانوارند، اگر ما را به خدمتگزاری بپذیرند خدمت‌ها کنیم و منتها داریم و گروگان بدهیم و به مشهد بیائیم.

لذا مقرر شد که دوازده (۱۲) خانوار به شهر مقدس بیاورند و به رسم گروگان بگذارند و معدودی از سواران سرخس نیز در شهر بمانند و اسرای سرخس را رخصت به اوطان دهند و آنان را که تجار خریده‌اند به بها باز خرند و رها کنند و از این سپس به ترک این کار گویند، هم اگر در آن حدود یعنی اراضی سرخس تاخت و تازی از دیگران شود از عهده بر آیند و نگذارند رواحل و قوافل ایمن به مأمون به بخارا عبور نمایند.

و نواب والا مقرر داشتند که غنایم و دواب سرخسیان در اراضی خراسان به مرتعی که رخصت دهند چراخور داشته باشند و حکام ممانعت نکنند. سرخسیان آسوده خاطر و مطمئن شدند. و حسب‌المقرر بیست و چهار (۲۴) خانوار سرخسی به خدمت نواب والا آوردند. و فرمانفرما آنان را به مشهد روانه داشت و به وزیر نظام بسپرد، و وزیر نظام اخراجات و منازل آنان را در مرتبه بسطت حتی قند و چای معین برایشان مقرر نمود و ببودند.

و فرمانفرما قصد تنبیه تراکه آخال تصمیم داد و وزیر نظام در شهر مشهد اهالی کلات را به وعد و وعید و بیم و امید از جعفر آقای کلاتی رمیده کرد و صریح گفت که: نمی‌خواهم رعایای کلات پایمال عساکر نصرت آیات شوند. و آنان قرار بر نهادند و عهد کردند که بر جعفر آقا بشورند و او را برانند و کلات را به تصرف مردم دولت دهند. پس از رخصت اهالی کلات وزیر نظام به تهیه و انجام این کار پرداخت. آقاخان خوری و رضاخان کوارشکی و رحیم خان چوله را با دو هزار (۲۰۰۰) تنگچی به کلات فرستاد.

به محض ورود دو دروازه تقی‌خانی و ارغون‌شاهی را به تصرف در آوردند.